

این کتاب که در عهد اصفهان تصنیف شد از عجمان که کف می آرند حدیث که معلق است جلالت که چو
 جان این آن را کبوتر بطور از اسرار حیوانات ممتاز گردانیده انوع بحیوان را کارکن علوم و معارف را
 در ظرف دل ایشان مستقر است و آنرا آفت و خوشترین جوهری که جوهر بریان جاودمان از سعادت دل
 استخراج نمایند و در وقت که بر سر این حراج است که بر تو از نور وجودش دیدگاه شش و قدر و کسب خود
 بسم ربیع خلف و فاتح جهان و جهانیان معظ و عزیز ساخته صلوة الله علیه و علی اله و علی اهل البیت اما
 بعد صیقل کو بر آنم این حروف حکم محمد زین العابدین ابن حادق الملک حکم محمد الکافان که چون امر از مشرف
 اقدس بندگان است که در وقت که بر شاه و در آن سلطنت الماس ابرار کائنات است و در بی بیای عجمان ایجاد
 یافت و زما لایح قسمت اقیان عالم تاب رسام قدر و منزلت لعل در خان سعادت که در عهد
 بزرگ پستالی بر خانه میکند و کرب از باغ خود وی سر کو عقیدت است که بکند آیات که بگوید فرزندان
 در زمان سیدی نوکر بیشتر چاکرانش را در بزم خود پیدا بارش سکندر می گویند و در آن
 که در او در حضور حق است به پیش تخت او در بر زمین است از آن رو کرده سرزدان است که نور
 دیده ماه صفر آن است جهان است بهت برات از جهان که کذا کون ملو به خلق تعجز از آن رو
 در همان جان جهان است که بخشش است از آن جهان است بعزت تمام عالم نیز بیاعت زمانش
 سلطنت از پای بر جاست وجودش است خراسان اوم از آن کرده نامش شاه عالم عدلش
 در سلطنت در جهان است از آن شد شهرت لو بیزوان است بعدش است که عالم است اما
 جهان را عدلگری رفت از یاد این داد گستره عالی کور شاه پناه و در عتبت پروردگوار به پناهی
 جو از خانه تیره جوهر شمشیر ابراهیم بود او در او در میان مالک ملک بند و ستان جهان طایر
 سیاه باور شاه و من لناه ملک خورشید افرات زره پرورد سلطان هم خدمت خیر سلیمان چشم
 بزرگ عالم آسمان عظمت ماه نیز سیر اصف شاه عظیم شاه عالم نهاد و خاندان ملک و سلطان
 باین ذره ای قدر و حد و ریافت که حواص جوهر بر این بجز این بار یا چکان حضور از فرج انور
 را سطر پیدا را از حواص جوهر این که عالم است این اصف است تلخیص و انتخاب کرده کتاب
 اسم سبانی و نام نامی که در حق است حق عالم شبایی موسوم است به عقیدت این حق قابل از عجمان محفل
 حضور حق که خورشید است باین نام که در حق سلیمان و نور و حواصی الهی است و در این از حواصت بخود

از جمله ضروریات اجاواقی است که بنده قبول کرده ام و در خصوص فصل در خاصیت الماس
سرد است در درجه چهارم و خشک است و بیخ گویند که است در چهارم تعلیق او معوی دل در افق حروف
و باعث سرعت ولادت و غلبه بر هم و سردس او جان طبع و ولادت او از اخلاص قدر و حریفه و از
و افات و جمع بر باد صنون می باشد و اگر از طلا رنگتری ساخته تکیس او را الماس بکنند و میباشند
نابر حق و است حیت به بند زمین از درازد و یکبار استن قطع الماس با خود باعث الفی از صافه و اگر
بر اطفال بندند از صغیر تا مانند و نیک خوشترند و گذارتن او بر دران مفتت او است بتر کلفتی و استن
او بر کیم برای استن معوض و وضع فاد سعده و تقویت ان معیند و صورتن الماس سوده و موجب سلاک
است و مزادوات او بی و تنگ ار است بدن شیر کاد و خوردن روغن است و آبکه در صند های معادن
الماس است اگر صاحب خدام و فالج برزند یا بان عمل فرمایند موجب بر او او شود و هر که کتب و قریه از ان
نخورد و در اعمال حدائق نیم رساند حاصل کسب بسیار است در درجه اول سرد و در دوم خشک است
از خواص الماس است که چون بر آن خصوص و بیای مغزین تعلیق نمایند نفع و در معاصی تحفت المومنین گوید
چون طلا بود در از رنگ بعد از کس و در نیم کبر از رنگ کشتی یا کینن زانی ترتیب دهند و سرد در از ان
نصب کنند و هر دیش در قدر اتحاد خود معارفت با زیره و در کشته باشد و ما خود نکند یا در این در جا
صغیر قطع شود و در انده او را بر کز نمی برسد و از ششم بر این باشد و اگر کس بر او در کردن معاصی و صغ
معاصل تعلیق نمایند موجب کینن در شود و فصل هر که زنی در زرد در دوم سرد و در سوم
خشک است و از خواص او است که حاصل ان نسیان روزی نمیشد و نگاه و خوشن او با خود تقویت دل نماید
و از بدن خواصی مضمی در نین الفی کشند و در جمیل مضمی سعده و موجب شاد سرد در تعلیق او بکنند
و سعده چینی و صغیر سعده و زرد نظار با و فی الدم و زرف الدم و تعلیق او بر کردن و باز در حکمت
الطال اثر خود بر ان برای سرعت ولادت نافع و خرب و افعال نظر بان رافع و کلال لهر و موجب
حدیث ان می شود و ولاده او یا رنگتری او جهت نفع حدیث هر چه از شریفه که نفع و نسیان و در همین
جهت ملوک او را خود را در وقت ولادت تعلیق بان می نمایند چون در وقت قر و برج میزان باشد
رنگتری از ان سازند حاصل ان خواصی مضمی در نین نه بکنند و محتلم شود و چون خام طلا باشد
جهت رافع طاعون معیند و چون بکرمقال او را بر رنگتری مخرج از طلا و نقره که با طلا مقدر و استعمال باشد
نصب نمایند در طالع میزان و انقباب در برج ایوانی باشد برای حصول ولید و هدیه و در نظر ما
در طعانی خواص حریت در کشته است و گویند چون رافع بر زرف فائق نظر کنند گوی می شود و نسیان در وقت

درین باره مشاهده خود قول کرده کن حضرت پیاون پادشاه اسکندریه فی فراویس را بخاک کرده و بر سر پیاون
خود موقوف نمایند که در بلاد هند صبح میشد که در حقیقت آنرا کور میکنند مابعد ولایت در حدود انجان و خود این
کود و کتب پیاون را که عوان شد به سبب کرب اقدس ماریند که در کوهستان ری انانی کسان و متوطن
از خدمت انجان یک تنی را طلبیده و فرمود که قطعه از دماغی را که در کوه کار و اللود و نقل محکم است
کنند و سبب چشم او برسد بعد از آن که در کمال آن قطعه را چشم او کمالند بازیم نظریه بر سبب سینه از فرودیم
که از دور نشود و در چشم آن کشته این کمال انجان چشم فرقی چشم است یعنی نرسد و کور شد و در انجان
و از آنکه که اکثری از مردم در دست کردن موجب برسانی که در آن هیچ و خواری نماند و البصر در دست
که اکثری از مردم در دست و در چشم خود او نگر می بیند حاصل از سبب سرد و چشم از
خواص او است که لباس او از او بیند ما صون و خوش می باشد و ضرر و در خوشحالی ماند علق او
بست عمر و ولادت و لغت الدم و زینبال در بر خود برای وضع فعه مانع و چون صوم بر سر سر و در آن
نقش کنند و در حقیقت عمل در حقیقت باشد اکثری از آن ساقه در بنام جگند ما فیه کمال و از آنکه
بکشد و چون در اطلس سرطان بر آن صورت قایم نقش کرده در درها صق بجز در درم های لیب
کنند ما پائل از قشر خود نام اند و کونین کراب در فام ز بر جرمت کنند و از دقان نظریان لغوی لبر
و موجب خلایق ان و بختیم نان و تعلیق و در کردن در وضع و خون شکل سفید بر آن نقش کرده در سبب
دست جیب بیوشند بخندم نفع و بهر از حضرت امام احمد علیه السلام مروی است که اکثری از مردم
در دست کردن موجب برسانی است که در آن هیچ و خواری نماند فضل عقیق عقیق و در دم کرد
و حکم از ملبس بلوک است در خواص او است که لباس او از بلاد با حفظ باشد و نگاه در ستن
با خود ملبس است و بیان توان کنند از اسطاطامیس کوه عقیق سرخ که بر کوه کبک باشد که از کوه است
مکمل بوده حکم و در وسط و سفید حقیقی باشد که بر آن صتم نمایند با علق کنند و با خود بیاید
از دشمنان بر آن نشوند و بر آن نیز زیاده است با حقیقت است و در نهایت حلقه است و از انفاق روزگار
الهدام در کراه با فقه همه با زاه فرار در پیش گیرند و این شخص بماند خود در فرار نیند خود را در دست
کنند انرا از دیگر که از آن که مخالف بر و کبک را و از آنکه عقول که در حقیقت بوده باشد شایده میاند
و از کوهنا که بر و در حقیقت از آن کسانند باین نوع است و در طبع است نجات با فضل
دی فیس و نیک از در او که در سبب است و از خواص عقیق زره است که در کتب با معانی

چون صفی می باید و با بکدر را او که می شود و ملاقات عرف و در عینا و در سومات و دست کشند و سطل
نوع و غیر حسن و صفی است با الحکمه این بطار و دیگران از در سطا پس نعل نموده اند بر حرم که
از آنکه خود بر کرده و تغییر شود و یوسف آن و ختم مان برای در س ردی است و همین است با پیش
مان فیروزه را از فیروزه می نمایند و می گویند تر که نسبت انسان را از نظر مردم کمی کنند ارام گویند که
این کلام معارض کلانی است که احمد شیبانی از س که در سطا طالس در بند کس را می استند
نوشته است نقل کرده که این حجر اعیان است و گویند که می گویند و قلداده از آن می ساختهند و در جمع
این استکس را می نمودند و در حدیث نیز حواض و معنی فیروزه وارد است با این اعتبار قول
ثانی معتبر است و نیز از حواض فیروزه است که در نزه او از قمل حرق و هماغه محفوظ می باشد
و گفته فیروزه با خود دارد در سخن ظو باید و در نظر مردم عزیز و از چشم مردم مخوفی باشد و در نهن
او معوی دل و مانع خوف است و اگر تار نظر تان تعویب بگر ننگند و سنگه با ندر نگاه بر فیروزه
بگناه کند آن را به حقیقت طاعت دانی بر کند و در نوشته حکمای سابق در حکام رویت مان غیره
نگاه بگر در کتب کثیر فیروزه با خود در بسته باشد قمار و بطور تان و نرنگی ننگند و از حقه
رسالت نیا ه صل الله علیه و سلم روایت شده که حدیثی در عالمان می نماید که در مکه از دست کسی بود
سنگه خود بعد از آن دست از گشتی فیروزه باشد پس از آن انا بعد از آنم و در کلام معانی انعام حضرت
السلام الله تعالی هم مستفاد است که در گشتی فیروزه در دست و بر تن موجب ثواب و عزیزی
است و نیز در دست و او داشته که در گشتی فیروزه چشم را نوت میدرد و سنگه است با ننگند و نوت
دل را زاده بکند و چون بکاری او در آن زاده است که خون بر آرد و جانفش بر آورده باشد
فضل لا جرم که در اول کرم و معقول او در اول کرد و در او هم خشک است و از حواض اول است
که اگر اطفال نند فرخ بکند و تعلیق او را رخ خوف و معوی دل است و فصل لعل حواض
لعل قریب حواض با نوبت است و اگر با خود در آن از استقام محفوظ ماند و حواض بر نشان نه نند و اگر
بر کودکان نند در حواض نرنگند و بد نوبی ننگند و فصل لولی در آن خود هم سرد و خشک است و تعلیق
ان و نگاه آن مردن معوی قلب و در دمان و بر تن او جهت تعوی و اول آن هم در هم و صغیف دل خرد است
و فصل حواض مزاج قرمان در افعال او مانند مزاج و افعال است مگر این قدر که خشک است
رمانه از او است از حواض قرمان است که اگر اطفال نند از آن حواض بر محفوظ ماند و فرغ و حواض
که در حواض معارض می شود از آن است که بکند و تعلیق او باعث این است که از آن حواض و اگر مجازی معده

در حقیقتی که افعال الخلق نمایند بقوت خود نماید در معروض ما خود ما خود را از نافع و مضر که در بدن پیدا می شود
 جمع اراضی نخله را همانند زعفران یا قالیق بنویسد و در کثرت نظر بر جان ثنویت بود مکتب در کار بر زن حالت
 تعلیق نماید عوص حفظ جنین و عدم سقطاتی بود فضل یا قوت که تعلیق با قوت باقی اضمح و منوی دل و
 در کثرت جماعت نهایت زعفران بود در نظر با و بیشتر کسان میباشند جهت ارض طابون و دو ما و دیگر بنوا و دیگر
 و معروض و صفای و رضه الحاد چون در طرف اللوم و قلع رماق و در کثرتی او جهت قضای حاجات و زرع خور
 صانع و عرق و در دیان در کثرت و قلع اشع و دیوانی و بلان و منویت دل و در زایل کردن غم و در زود از
 دل بر از دهن حرارت بخبری و زیاده نمودن کثرت عورت و تصفیه خون می نماید تا حدیکه گفته اند که اگر بر مرده
 بر نند خون او در بر تر شده شود و سموم را او در مذکور و دیگر بر افعال الخلق نمایند تا حدیکه گفته اند که اگر بر مرده
 از ام الصبیان این بود و تعلیق با قوت بر حاله حافظ جنین و باقیه اسقاطان در ارض صاف و درم تعلیق
 نماید و درم را تعلیق کند از امام فاضل علیه السلام مروی است که در کثرتی با قوت و در دست کند که بر کثرتی
 زایل نکند بجهت این با قوت زود است او بقوتی در نوع قوی تر از ارض صاف و دیگر است و در کثرت
 اکثری با قوت زود است و قلیل احتدام است و حضرت امام فاضل علیه السلام فرموده اند که هر که در کثرت
 با قوت زود و در دست کند قیفر شود و فضل مصلح با قوت کبود است در ارض صاف و در کثرتی با قوت زود
 با قوت است فضل است در اکثر مردم شود و خاک در تعلیق او در کثرت است صاف
 و نفع نرد الام و کثرت افعالی نافع و تعلیق او محاذی صده و در دیان در کثرت منوی صده و
 حافظ حکمت است و مضمون و صبح و در نفع امر این را و منوی با همه و بر از ان برای عسر و ولادت
 زود است و باز و کثرت این از مجادف و در نفع این صبح و صبح بر و جزرها غنی و موز و حاصل ان
 اکثر است احتدام محفوظ می مانند و در نظر مردم غریب مانند و بگویند چون فرود بر جاش نمایند و ان
 صورت انان کثرت کند و تعلیق او حکمت الام باطن نافع است و بعضی در تائیرات دیگر که مذکور است
 نقش صورت ان مرد ستر و در دست اند و کثرت متعال بودن از ارجی شرط میدانند که
 نام ندر رساله معرفت خواص جوایز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الموت والحيوة وطارد الشيطان بكلمة الامانة والعورة هو الحي لا اله الا الله كل شيء باكس
 طارده نعرس تعالي و در کثرت و احتدام علی صیده خود الذي اعطاه الله في الدنيا والآخرة و خلقه الرفيع لا اله الا الله